



حدیثه سرهنگی

دانشجوی کاردانی بهورزی
دانشگاه علوم پزشکی سمنان



وقتی «امیر مهدی» به زندگی برگشت

یکی از روزهای بسیار گرم مرداد ماه، حدود ساعت ۳ عصر در حال استراحت بودم که ناگهان صدای فریادهای مکرر زن همسایه، حمیرا خانم را شنیدم. به سرعت از خانه بیرون آمدم و حمیرا خانم را دیدم که فرزندش، امیر مهدی را در آغوش دارد و تقاضای کمک می‌کند. کودک یکساله بیحال بود و صورتش به کبودی می‌زد. از توضیحاتی که جسته و گریخته داد متوجه شدم کودک در حال بازی، چیزی را بلعیده و حالا به علت گیر کردن جسم خارجی در راه تنفسی‌اش، دچار حالتی شبیه خفگی شده است. امیر مهدی را از مادرش گرفتم و همان موقع مطالب درس کمک‌های اولیه که در زمان آموزش ارایه شده بود مثل برق از ذهنم گذشت: «کودک را به شکل دمر روی دست می‌گیریم و سعی می‌کنیم سر را کمی پایین‌تر از تنه قرار دهیم. سپس با ضربه‌های نسبتاً محکم و متوالی بین کتف‌های کودک، به خروج جسم خارجی کمک می‌کنیم...».

همین کار را انجام دادم و البته استرس هم داشتم. خوشبختانه با ضربه نمی‌دانم چندم، جسم خارجی از دهان امیر مهدی خارج شد ولی کودک همچنان بی‌صدا و بیحال بود. کمی شانه و قفسه سینه‌اش را ماساژ دادم... ابتدا چند سرفه کوتاه کرد و بعد شروع به گریه کرد و رنگ صورتش به حالت طبیعی برگشت. حمیرا خانم با خوشحالی نگاهم می‌کرد. خودم را به لبه جدول کنار کوچه رساندم تا بنشینم و نفسی تازه کنم. خیلی خوشحال بودم که توانسته‌ام با اقدام بموقع و به کارگیری آموزش‌هایی که دیده‌ام، کودکی را از مرگ نجات بدهم.